

رساله مدنیّه و سه رساله از عصر سپهسالار

فرزان معصومی

مقدمه

یک اثر را زمانی می‌توان به بهترین نحو مورد بررسی قرار داد که با آثاری که با آنها همزمان نگاشته شده یا در باب یک موضوع مشترک به رشته تحریر درآمده مقایسه گردد و در رهگذر این مقایسه هم می‌توان نقاط قوت و ضعف آن اثر را مشخص کرد و هم می‌توان درک بهتری از موضوع و وضعیت زمانی آن اثر به دست داد.

در این مقاله نگارنده قصد آن دارد که رساله مدنیّه حضرت عبدالبهاء را در کنار سه اثر دیگر که در همان بابوحه زمانی به نگارش درآمده قرار داده و نقاط و نکات مشترک این آثار را مشخص نموده و راه حل‌های هر کدام را برای موضوع برون رفت ایران از ورطه عقب‌ماندگی و عجز را مشخص کرده و در آخر به صورت خاص به رساله مدنیّه پردازد و به این موضوع که آیا می‌توان ادعا نمود که رساله مدنیّه رساله‌ای فرازمانی و فرامکانی است یا آن رساله نیز به مانند رسالات هم نسل خود تنها جوشش یک ذهن دگراندیش و آشنا با تحولات غربیست که تنها می‌توان آن را بازنمای سیاست ترقی‌خواهی عصر سپهسالار^۱ دانست.

آنچه که باعث شد بنده به فکر نگاشتن این مقاله و مقایسه این رسالات با رساله مدنیّه افتادم دو سوال ذهنی بود که پس از مطالعه رساله مدنیّه به ذهنم خطور نمود و سعی در پاسخگویی به آن نمودم. اول آنکه رساله مدنیّه در ظاهر رساله ایست که هدفش پاسخ به کسانیکست که در راه پیشرفت و ترقی ایران سنگ اندازی می‌نموده اند و می‌خواهد راه پیشرفت و حرکت به سوی ترقی را به ایرانیان باز نماید، پس چگونه این رساله در جواب فرمایش حضرت به‌الله که می‌فرمایند: "یا غصن اعظم محبوب آنکه چند ورقی در سبب و علت عمار دنیا و خرابی آن نوشته شود بقسمی که متعصبین را یک درجه تنزل دهد تا مستعد شوند از برای اصغاء حقیف سدره بیان که الیوم مرتفع است" به نگارش درآمده. و دیگر آنکه پس از مطالعه در تاریخ ایران و رسالات نگاشته شده در همان بازه زمانی که رساله مدنیّه به نگارش درآمده نکات و نقاط مشترک زیادی میان این رساله و سایر

رسالات هم عصر خود یافتیم و این سوال در ذهنم بوجود آمد که آیا رساله مدنیه، رساله ای فراتر از سایر رسالات هم عهد خود و به واقع ورای زمان و مکان نگارش خود است یا تنها عدم آگاهی ما نسبت به سایر نوشتجات آن عصر باعث ایجاد این تصور در ذهن پیروان آئین بهائی گشته که این رساله را منحصر به فرد و فرا زمانی و فرامکانی می دانیم.

در پاسخ به این سوالات به نگارش این مقاله پرداختم به این امید که تا حدودی و در حد توان محدود خویش پاسخگوی این سؤالات باشم و فتح بابی باشد برای آنکه دیگر دوستان نیز به این رساله بیش از پیش پرداخته و نگاهی عمیق تر به آن داشته باشند.

رسالاتی که در کنار رساله مدنیه به آنها خواهیم پرداخت، رساله «یک کلمه» نوشته میرزا یوسف خان مستشار الدوله، «کتابچه غیبی» یا دفتر تنظیمات نوشته میرزا ملک خان ناظم الدوله و مکتوبات آخوندزاده هستند. تمامی این رسالات در یک بازه تاریخی و در فاصله کمتر از ۲۰ سال به نگارش درآمده‌اند، در عصری که به گفته فریدون آدمیت می‌توان آن را عصر سپهسالار نامید.^۲

نکته قابل ذکر پیش از معرفی و بررسی هر یک از این رسالات آن است که این موضوع باید در نظر گرفته شود که اگر چه که این رسالات در بازه زمانی کمتر از ۲۰ سال نگاشته شده‌اند و در این دوره تاریخی یک پادشاه (ناصرالدین شاه) بر مملکت حکم می‌راند اما دورانیست که شاه ایران هر روز به خیالی می‌افتاده و در رفتار اصلاح طلبانه یا متحجرانه او ثباتی نمی‌توان یافت. با این همه این رسالات نقاط مشترک بسیاری دارند که در ادامه مقاله به آنها اشاره خواهد شد. این مقاله شامل دو قسمت است که در قسمت اول به بررسی بعضی از مهمترین موضوعات مطرح شده در هر چهار رساله (از نظر نگارنده) خواهیم پرداخت و مقایسه ای مجمل میان موارد مطروحه در آنان، و در بخش دوم به صورت خاص به رساله مدنیه نگاهی خواهیم داشت و نکاتی که شاید بتواند پاسخی برای سوالات مطرح شده در ابتدای این مقاله باشد.

۱- بررسی تاریخ نگارش هر یک از رسالات و نویسندگان آنها

۱- الف- «کتابچه غیبی» نوشته میرزا ملک خان

این رساله که نام دیگر آن دفتر تنظیمات می باشد ظاهراً در سالهای پس از عزل آقا خان نوری نگارش یافته است. آقا خان نوری را اگر نخواهیم پرقدرتترین وزیر دوران قاجاریه خطاب کنیم می‌توان او را یکی از پرقدرت ترین وزرای حکومت قاجار و عصر ناصری نامید. او که در برهه ای از زمان به عنوان صدر اعظم بلاعزل ایران شاخته می‌شد.^۳

عاقبت یک روز پس از هفتمین سالگرد عزل امیر کبیر، یعنی ۲۰ محرم ۱۲۷۵، از مقام صدرات کنار گذاشته شد و پس از وی شاه به فکر اصلاحات کلی در امور مملکت افتاده و تصمیم بر آن گرفت که مقام وزارت را میان وزرای مختلف تقسیم نماید تا هم از اجماع قدرت در دستان یک نفر جلوگیری شود و هم کارهای مملکت بر مدار بهتری قرار گرفته و بهتر اجرا گردد.

شاه علاوه بر این کار دو عمل دیگر نیز انجام می دهد که هدف آنها قرار دادن ایران در مدار ترقی و پیشرفت است و همچنان نشان دادن این موضوع به کشورهای خارجی به خصوص انگلیس که این کشور نیز می تواند پیشرفت نماید. یکی از این کارها تشکیل مجلس مصلحت خانه است (نوعی مجلس قانون گزار است که اعضای آن توسط شاه انتخاب شده و تصویبات ایشان می تواند پس از رسیدن به خدمت پادشاه و قبول وی به اجرا در آید) و دیگر، اجازه تشکیل جمعیت فراماسونری به نام فراموشخانه که در ابتدا خود شاه نیز به عضویت آن در می آید اما پس از ۱۲۷۸ تمام این اعمال اصلاحی دوباره به بوطه فراموشی سپرده می شود.

ظاهراً در این مقطع زمانیست که میرزا ملکم خان شروع به نگارش این رساله می نماید و آن را خطاب به میرزا جعفر خان مشیرالدوله می نگارد که او به عرض پادشاه برساند (البته راجع به تاریخ دقیق نگارش این رساله روایات مختلفیست و عده ای معتقدند که این رساله در بازه زمانی میان سالهای ۱۲۷۵ و ۱۲۷۷ نگارش یافته).

زندگی و افکار میرزا ملکم خان از داستان های متفاوت روایت تاریخ ایران است که رفتار و نوشته های وی باعث بسیاری از این برداشت های متفاوت، له و علیه وی گردیده. میرزا ملکم را بسیاری پدر روشن اندیشی ایران می دانند و دفتر تنظیمات (رساله غیبی) را از اولین آثار نوین اندیشانه در تاریخ این کشور می دانند و عده ای او را انسانی بلند پرواز و در بسیاری از اوقات متزور و متوهم و دارای خود بزرگ بینی بیش از حد می دانند.

۱-ب- مکتوبات نوشته فتحعلی آخوندزاده

در ابتدای دهه ۱۲۸۰ شاه اندیشه های اصلاح طلبی را به کلی کنار گذاشته بود و چنان تسلیم عناصر محافظه کار شد که می توان گفت به اسارت آنها در آمد. این رساله در سال ۱۲۸۰ به نگارش درآمده، نگارنده آن در زمان نگارش این رساله در ایران حضور ندارد و لحن نوشتاری این رساله کاملاً مبین این موضوع است که شخص نگارنده در کشور حضور ندارد، زیرا نه تنها در نوشته های خود پادشاه ایران را ظالم و دیسپوت خطاب میکند بلکه به صورت بسیار شدید اللحن به شعائر مذهبی اکثریت جامعه ایرانی یعنی

شیعیان حمله می کند و مقدسات آنها را با لحنی بسیار تند و گزنده مورد شماتت قرار میدهد. خود وی علت نگاشتن مکتوبات را اینگونه بیان می کند: «بعد از چندی به خیال این که سد راه الفبا جدید و سد راه سویل‌زاسیون در ملت اسلام، دین اسلام و فناتیزم (تعصب) آن است، برای هدم اساس این دین و رفع فناتیزم و برای بیدار کردن طوایف آسیا از خواب غفلت و نادانی و برای اثبات وجود پرستانیزم در اسلام به تصنیف کمال الدوله شروع کردم.»

فتحعلی آخوندزاده مکتوبات کمال الدوله را در سال ۱۲۸۰ در تفلیس به رشته تحریر در آورد، این رساله ظاهراً در ابتدا به زبان ترکی نگاشته شده و در سال ۱۲۸۳ با همکاری میرزا یوسف خان مستشار الدوله که سرکنسول ایران در تفلیس بود آن را به فارسی برگرداندند.

آخوندزاده از سردمداران و رواج‌دهندگان اندیشه تغییر الفبا در ایران است و جزو کسانیست که یکی از علل اصلی مشکلات ایران و عقب‌ماندگی ایرانیان را در عدم سواد آنان دانسته و آن را نیز به علت اشکال در الفبا میداند. او برای بسیاری از روشن اندیشان آن زمان الگو و مظهر مبارزه و تفکر دگراندیشانه است. در یکی از تلگراف‌هایی که میرزا یوسف خان به او میزند، وی را "انسان کامل" خطاب میکند و میرزا آقا خان کرمانی سه مکتوب خود را با الگو برداری از کتاب او مینگارد و ملکم خان اندیشه تغییر الفبای او را در رسالاتی مختلف بسط داده و حتی در راستای این نظر الفبایی نیز میسازد.

۱-ج- رساله «یک کلمه» نوشته میرزا یوسف خان مستشارالدوله

میرزا یوسف خان از درباریان ایران بود و در طول دوران حیات خود به مقامات سیاسی مختلفی گماشته شد، از کار پردازی (شارژ دافری) در پترزبورگ و پاریس تا سرکنسولی در تفلیس و معاونت وزارت عدلیه.

میرزا یوسف خان نگارش «یک کلمه» را در پاریس انجام داده و در ۱۲۸۷ آن را به پایان رسانده، اما ظاهراً این کتاب در بین سال‌های ۱۲۹۱-۱۲۹۲ در ایران چاپ و نشر گردیده. رساله «یک کلمه» در مدح قانون و عدل نگاشته شده و وی در این رساله اصلی‌ترین مواد اعلامیه حقوق بشر را که در مقدمه قانون اساسی فرانسه پذیرفته شده بود به زبان فارسی ترجمه نمود و برای جلوگیری از حمله ملاها و روحانی‌نماها، آنها را با آیات و احادیث بسیار تطبیق داد و در رساله خود آورد تا نگویند این اصول مخالف شرع است.

این رساله را جزو ادبیات عصر مشروطه میدانند و تأثیر زیادی بر انقلابیون ایران و انجمن‌های زیرزمینی در زمان مشروطیت داشته و بازتاب آن را در قوانین مشروطیتی که نگاشته شد و متمم آن میتوان دید.

این رساله در زمانی نگارش یافت که یک دهه از دورانی که شاه ایران مجلس مصلحت‌خانه و فراموشخانه را تعطیل نموده بود و قدرت را یک سره خود در اختیار گرفته بود میگذشت و دورانی آغاز میشد که با دعوت میرزا حسین خان مشیرالدوله به ایران و اعطای مقام وزارت به وی مجدداً بارقه‌ای از اصلاحات در جامعه ایران و دستگاه‌های اجرایی به چشم میخورد و دوباره شاه خود را به اصلاحات و ترقی کشور علاقه‌مند نشان میداد.

۱- «رساله مدنیه» نوشته حضرت عبدالبهاء

این رساله که نام اصلی آن «اسرار الغیبیه لاسباب المدنیه» است را ایشان بنا به نوشته خودشان در کتاب، در سال ۱۳۹۲ هجری قمری به رشته تحریر در آورده اند، یعنی زمانی که میرزا حسین خان مشیرالدوله اصلاحاتی را در سیستم حکومتی ایران انجام داده بود و شاه ایران (ناصرالدین شاه) پس از سفری به اروپا و برگشت از آنجا و دیدن پیشرفت کشورهای اروپایی خود را علاقه‌مند به تغییرات نشان داد، که همین موضوع نیز بنا به نگارش حضرت عبدالبهاء از علل اصلی نگارش این اثر بوده. اگرچه در زمان نگارش این رساله بنا به فشار روحانیون متحجر، حسین خان سپهسالار از مقام وزارت عظمایی خود عزل گردیده بود، اما به دستور شاه مجدداً به کار گماشته شد، اگرچه که دیگر مقامات گذشته را نداشت و اختیارات او تقلیل یافته بود.

حضرت عبدالبهاء فرزند حضرت به‌الله، رهبر جامعه بهائی و پیامبر این دین، است که پس از وی به زعامت این دین منتصب گردید و این رساله را به دستور پدر که فرموده بودند "یا غصن اعظم محبوب آنکه چند ورقی در سبب و علت عمار دنیا و خرابی آن نوشته شود بقسمی که متعصبین را یک درجه تنزل دهد تا مستعد شوند از برای اصفا حقیف سدره بیان که الیوم مرتفع است" می‌نگارند.

ایشان اگرچه که در سنین نوجوانی همراه با پدر و خانواده از ایران تبعید می‌گردند و هرگز دیگر نمی‌توانند به کشور محبوب خود بازگردند، اما همیشه به مسائل ایران توجهات دقیقه داشته و اتفاقات ایران را دورادور رصد می‌نموده اند و این رساله را اگرچه که از دید کلی برای کل مردمان جهان نگاشته اند اما به صورت خاص طرف خطاب ایشان مردم ایران است و تحولاتی که در آن بازه خاصه زمانی در حال شکل‌گیری بوده.

۲- خلاصه هر یک از رسالات

۲- الف- «یک کلمه» - میرزا یوسفخان مستشارالدوله

میرزا یوسفخان رساله خود را با شرحی از احوال خود و علت نگارش آن آغاز می‌کند: «بنده کمترین، یوسف خلف مرحمت پناه حاجی میرزا کاظم تبریزی در سال ۱۲۷۰ به موجب فرمان مبارک اعلیحضرت ولی نعمت همایون شاهنشاه ایران الی آخر»^۴ بعد عیوبی که ایران را دچار آن می‌بیند را برمی‌شمارد و به سبک اکثر رسالات آن زمان در خواب فرو می‌رود و هاتف غیبی را مشاهده می‌کند (این مشاهده هاتف غیبی در خواب ظاهراً به دو گونه قابل بهره‌برداری برای نگارنده بود. یکی آنکه می‌توانسته در صورتی که به او اتهامی دال بر این موضوع بزنند که او دچار انحراف در دین شده، خود را با بیان این موضوع که تنها چیزی را که در خواب دیده، بیان کرده، و ا ر هاند و هم آنکه به نوشته خود اعتباری الهی می‌داده که در بازار داغ خرافات و ارتباطات با امام عصر در آن زمان این سخن بسیار بر اعتبار نویسنده و آنچه که به رشته تحریر درآمده بود، می‌افزود).

اگر چه که این موضوع و آوردن مثالهایی از قرآن برای اعتبار بخشی به گفته‌های مستشارالدوله در این عصر به مذاق بعضی از نویسندگان خوش نیامده و او را به محاکمه‌ای یک‌جانبه کشیده‌اند و به تقلیل مفاهیم متهم نموده‌اند.^۵

میرزا یوسفخان در این رساله و پس از بیان مقدمات و پس از مشورت با دوستی که او را عالم در امور اخروی و تواریخ اسلامی و واقف به قوانین فرنگی معرفی می‌کند، به این نکته می‌رسد که تنها علت پیشرفت فرنگ در یک کلمه خلاصه می‌شود و آن همانا قانون است.

عنوان می‌کند که در قانون هیچ کس مطلقاً التصرف نیست که به نحوی مخالفت خود را با این جمله که در اکثر زمانها در تاریخ ما حقیقتی مطلق به حساب می‌آمده بیان کند که «شخص شاه خود قانون است».

این موضوع، که باز این مطلب را از زبان خود نمی‌آورد بلکه از زبان دوستی دیگر آن را بیان می‌دارد، این نکته را مجدداً به ذهن متبادر می‌کند که می‌خواهد در صورتی که با رساله‌اش مخالفتی صورت گرفت خود را تنها ناقل معرفی کند و شاید هم می‌خواهد مردم به صرف اینکه او را می‌شناسند و شاید برای شخص خود او ارزشی قائل نباشند از خواندن رساله‌اش دست نکشند.

در مرحله بعد یوسفخان به تفاوت قوانین فرنگی با قوانین شرعی موجود در جامعه می‌پردازد و در این بخش با نرمی و ملاحظت می‌خواهد از این مسئله جلوگیری نماید که

اگر علماء بیان کنند که حال که به گفته خود میرزا یوسفخان قوانین فرنگی مقتبس از قرآن است و ما قوانین شرعی داریم که برتر از قوانین فرنگی است، بتواند دلیل بیاورد که نمی‌توان قوانین شرع را جایگزین آن قوانین (کدها) نمود.

اولین دلیل تفاوت را این موضوع می‌آورد که قوانین به قبول دولت و ملت هر دو نوشته شده و نه تنها به قبول یکی از آنها و بعد در تفاوت بعدی به نحوی غیرمستقیم اعتراضی به قوانین شرعی و رسالات فقهی می‌کند که در آنها آرای ضعیفه و اقوال غیرمعموله زیاد وجود دارد و قوانین (کدها) از این ضعف عاریست و عنوان می‌کند که به این موضوع هم قانع است که علماء دور هم جمع شوند و قوانین شریعت را معین فرمایند و همه مهر کنند و همه جا پخش کنند و همه بر طبق آن عمل کنند که همه بدانند بنای عمل عامه مردم بر شریعت می‌باشد - که می‌توان گفت این امری غیرممکن بوده زیرا هرگز علماء نمی‌توانستند با هم در موضوعی به تفاهم برسند و هم اینکه با این کار بساط روحانیون برچیده می‌گشت و در دلیل بعد قابل فهم بودن قوانین را می‌آورد که برخلاف شریعت عاری از لغات پیچیده است و دلیل بعد را که خود از اهم فرق‌ها می‌داند آن است که امور دینی از امور دنیوییه جداست و برای هر یک در فرنگ کتبی مجزاست اما در کتب شرعی مسلمانان مصالح دنیا به امور اخرویه ممزوج است و دیگر اینکه بسیاری از عرفیات در نزد مسلمین غیرمکتوب است و این باعث می‌گردد که مظلومی بسیار به اسم عرف و عادات صورت گیرد.

و بعد اشاره‌ای به مجلس و دیوان وکلای ملت دارد که بیان همین مسائل این رساله را در زمره رسالات مورد علاقه مشروطه‌خواهان در انقلاب ۱۳۲۴ (۱۹۰۶ م.) قرار داد. بعد از بیان این تفضیلات، میرزا یوسفخان از زبان دوست خود می‌آورد که اگر در قوانین فرانسه و سایر دول متمدنه دقت شود، همه مقتبس از کلام پیامبر اسلام است و شروع می‌کند به برشمردن هر یک از قوانین فرانسه و تطبیق آن با آیات و احادیث اسلامی و بعد از تطبیق این موارد در نهایت چندین نکته را یادآور می‌شود که حاکم حقیقی حضرت یزدان است و دیگر اینکه قوانین ذکر شده اگرچه حقوق عامه فرانسه است ولی در معنی حقوق عامه مسلمانان است چون به آیات و احکام قرآنی مؤید آمده. و در آخر اشتباه شرقیان را در آن می‌داند که دنیا را برای دیگران و آخرت را از آن خود می‌دانند.

۲-ب- «دفتر تنظیمات» (کتابچه غیبی) میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله

این رساله را میرزا ملکم خان خطاب به میراز جعفرخان مشیرالدوله^۴ می‌نویسد اما در اصل او را واسط می‌کند که این رساله به دست شاه برسد.

ملکم خان به سبک رسالات آن زمان از آوردن نام خود پرهیز می‌کند. وی پس از ذکر مقدمات در مقام پاسخگویی به کسانی برمی‌آید که می‌گفتند ایران نظم برنمی‌دارد. می‌نگارد:

«نه تنها ایران نظم‌پذیر است بلکه لوازمی که برای ترقی ایران در امروز فراهم است، در هیچ ایامی برای هیچ ملتی میسر نبوده»^۷

ملکم نشان می‌دهد که با همه جوانی، نویسنده‌ای قابل است و زبان شاه را به خوبی می‌فهمد و می‌داند مسائل را چطور باید مطرح کند که خوشایند شاه واقع گردد (اگر به رای نگارندگانی که سالهای نگارش این اثر را میان سالهای ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۷ می‌دانند استناد کنیم). همین گونه هم می‌شود و این رساله از دلایلی می‌شود که شاه را به اصلاحات سالهای میان ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۸ راغب‌تر می‌کند.

ملکم از درایت شاه سخن می‌گوید و اینکه از تمامی وزرای خود عاقل‌تر و با دانش‌تر است و اینکه ایران هرگز به مانند این شاه (ناصرالدین شاه) شاهی نداشته و اینکه پادشاهان فرنگ راهی بجز طالب نظم بودن و عادل بودن ندارند اما شاه ایران که مالک مال و جان مردمست و حال به نظم و عدل علاقمند شده این امریست بس شگرف.

معایب و ضعف‌های ایران را برمی‌شمارد و بیان می‌کند. و می‌گوید دلیلی که وزاری سابق مشکلات را نمی‌دیدند یا به علت عدم شعورشان بوده و یا چون خائن به دین و دولت بوده اند.

ملکم بیان می‌کند که سرگرمی انگلیس به هند و مشکلات روسیه با اروپا همیشگی نیست و ما اکنون که آنها سرگرم مشکلات دیگرند باید تلاش کنیم و خود و مملکت را به راه پیشرفت بکشانیم.

یکی از نکات برجسته رساله ملکم تفاوتیست که او میان عقل و علم قائل می‌شود و علم را در رتبه‌ای بالاتر از عقل قرار می‌دهد و عنوان می‌کند که بی‌شک آقاخان^۸ از اکثر وزرای فرنگ عاقل‌تر است اما چون علم ندارد ما به این روز فلاکت‌بار افتاده‌ایم و اینکه ما هنوز نفهمیده‌ایم که فرنگیان تا چه حد در علوم پیشرفت نموده‌اند و ما تنها به صنایع آنها ناظریم اما پیشرفت اصلی آنها در کارخانجات انسانی است که «از یک طرف اطفال بی‌شعور می‌ریزند و از طرف دیگر مهندس و حکمای کامل بیرون می‌آورند».

وی عنوان می‌کند که چیزی که ما در ایران احتیاج داریم، این کارخانجات انسانی است. و عمده‌ترین دلیل پیشرفت فرنگ را وجود دستگاه دیوان در مرکز دولت می‌داند که به بیان او «اگر فرضاً این دستگاه معظم علی الغفله از دول فرنگ برداشته شود، همان ساعت تمام ممالک فرنگ بصورت بلوچستان خواهد افتاد».

ملکم عنوان می‌کند که می‌توان ایران را در سه ماه به قدر سه هزار سال پیش برد و باید همانطور که ما تلگراف را از فرنگ آورده‌ایم به همان نحو هم اصول نظمشان را بدون معطلی در ایران برقرار سازیم و با همان زبانی که در ابتدا می‌خواست بر ذهن ناصرالدین شاه تأثیر بگذارد، این بار می‌خواهد مجتهدین را راضی نماید که نشان از تقسیم قوا میان شاه و مجتهدین در آن زمان دارد و عنوان می‌کند که: «اگر کسی در ایران معنی نظم یورپ را بفهمد مجتهدینند»

در قسمت بعدی رساله ملکم شروع به طبقه‌بندی حکومت می‌کند و انواع حکومت را به دو نوع سلطنت و جمهوری تفکیک می‌کند و سلطنت را نیز به دو نوع مطلق و معتدل منقسم می‌کند و سلطنت مطلق را نیز دو دسته می‌کند که شامل سلطنت مطلق منظم است و سلطنت مطلق غیر منظم و این تفکیک‌ها را بر اساس جدا بودن یا نبودن قوه وضع قانون و قوه اجرای قانون و آنکه در دست یک شخص باشد یا چندین شخص مشخص می‌کند (این نوع تقسیم بندی برگرفته از تقسیم بندی مونتسکیوست).

ملکم نیز در اواخر رساله به مانند بعضی دیگر از رسالات هم عهد خود به خواب می‌رود و باقی رساله خود را در خواب می‌بیند که شاه مجلسی برای وضع قانون دایر کرده و قوانین آن را می‌آورد اما با تیزهوشی اگرچه که قوانین را از قوانین فرنگی می‌گیرد اما به نحوی آنها را می‌آورد که در همه جا و همه حال شاه، شخص اول باشد و شاه احساس نکند که با این قوانین قدرتش تضعیف می‌گردد که نشان از تیزهوشی و شناختی است که ملکم از روحیات ناصرالدین شاه داشته.

۲-ج- مکتوبات - میرزا فتحعلی آخوندزاده

مکتوبات را آخوندزاده به صورت نامه‌هایی که میان کمال‌الدوله و جلال‌الدوله رد و بدل می‌شود می‌آورد که بدنه اصلی آن را سه مکتوبی که کمال‌الدوله از تیریز می‌نویسد، تشکیل می‌دهد و پاسخ جلال‌الدوله به آن به نحوی تنها از بابت آن است که یکطرفه به قاضی نرفته باشد.

آخوندزاده در مکتوبات نام خود را نیاورده و دو دلیل را می‌توان برای آن ذکر نمود، یکی اینکه از خشم روحانیون و مردمان دین‌خو در امان باشد و دیگری آنکه شخصیت نگارنده و سابقه ذهنی مردم از وی باعث عدم مطالعه رساله‌اش نگردد.

سخن را با خرابی وضعیت حال ایران و مقایسه با گذشته پرشکوه آن آغاز می‌کند. از بی‌قانونی در لشکر و مالیات تا قتل نفوس، و آغاز بدبختی ایران را از زمان ورود اعراب به ایران می‌داند از زبان فردوسی می‌آورد:

چو بخت عرب بر عجم چیره شد همی بخت ساسانیان تیره شد.

و می‌گوید که قرار بود با اسلام آوردن هم در این دنیا و هم در آن دنیا شاد و کامروا باشیم، حال که از آن دنیا خبر نداریم در این دنیا نیز از هجرت تا این زمان مصیبت‌هایی که بر سر ایرانیان آمده در هیچ یک از صفحات دنیا خلق بدان گونه مصایب گرفتار نگردیده‌اند. متذکر می‌شود که مشکلش تنها با اسلام نیست، بلکه کل ادیان را بی‌معنی و افسانه می‌داند. و دوباره بر سر بیان ضعف‌های موجود در ایران می‌رود، از ضعف در چاپ و کتابهای فقهی تا ضعف در شاعری و خرافات و عقب‌ماندگی، از نبود مراجع قضایی مشخص و مشکلات تقویم و وضعیت بد مکتب‌ها تا احترام بیهوده به شاه و شاهزادگان مفت‌خور گذاردن.

در پایان اولین مکتوب به مطلبی جالب اشاره دارد که می‌گوید قدرت و قوت علماء در جهت امور اخرویه بسیار زیاد شده و دیگر آنها خود را محکوم حکم پادشاه نمی‌دانند. علماء خود را نایبان ائمه می‌دانند و پادشاهان خود را کلب آستان امامان لقب می‌دهند. حال چگونه می‌توان توقع داشت کسی که در مقابل امامان مقام کلبیت دارد در مقابل نایبانشان درجه آقایی داشته باشد؟

در مکتوب دوم آخوندزاده علت بی‌سوادی ایرانیان را در سه چیز عنوان می‌کند. اول عدم توجه و اهتمام پادشاه ظالم (دیسپوت)، دوم بی‌انصافی علماء و سوم قصور حروف زمان بربریت (خط عربی) و به دو موضوع اشاره می‌کند که در آن زمان بسیار رواج داشته که یکی تغییر الفباست که می‌توان خود او را مبدع آن دانست و دیگر وحدت میان مسلمین. آخوندزاده به شاه هشدار می‌دهد که از نادانی مردم خوشحال نباشد و فکر نکند سلطنتش دوام دارد زیرا هر زمانی ممکن است یک آدم زیرک به مانند باب پیدا شود و با کمک مردم او را از میان بردارد و اشاره‌ای دارد به تپانچه خالی کردن بایبان به شاه. و شاه را نصیحت می‌کند که پارلمان تشکیل دهد و وزارتخانه را بازگشایی کند و خود را وکیل ملت به حساب آورد.

پس از ذکر این موارد به موضوع خطبه‌های آخوند ملا صادق خراسانی می‌پردازد و از قرآن و خدا و خطابه‌ها ایرادها می‌گیرد و خطبه‌ها را مهملات می‌خواند و از عقب‌ماندگی علماء که نمی‌گذارند مردگان تشریح شوند تا به علم پزشکی کمکی شود و در رد ناپدیدشدن امام دوازدهم شیعیان و اینکه ظاهراً موضوع تنها بر سر جمع کردن خمس و نذورات بوده صحبت می‌کند.

آخوندزاده در این مکتوب از هر دری سخن می‌گوید، از اثبات وجود و جن و پری صحبت می‌کند تا به سخره گرفتن نفرین‌هایی که خداوند به اشخاصی به مانند ابی لهب داده.

داستان (علی ذکره السلام) حسن بن محمد بزرگ امید اسماعیلی را می‌آورد و او را به وجود آورنده پروستانیزم در اسلام می‌داند.

در مکتوب سوم نیز دوباره به خرافات موجود در دین می‌پردازد و به منبر شخصی شیخی مذهب می‌رود و با همان لحن به انتقاد از آرا او می‌پردازد و در نهایت ذکر می‌کند که هیچ از صحبت‌های شیخیان متوجه نشده و سخن واعظین مذهب کهنه را حداقل قابل درک‌تر می‌داند و به نحوی به نظر می‌آید که می‌خواهد عنوان کند که همه مذاهب سرشار از خرافاتند و هیچ یک قابل تفکر نیستند.

در پایان مکتوب سوم اشاره‌ای هم به عقاید باب می‌کند و عنوان می‌کند نتوانسته راجع به آن اطلاعات کسب کند اما دو حکمش را که شنیده یعنی آزادی زنان در جمیع رسوم و تساوی آنها با مردان در جمیع حقوق و برداشته شدن حکم نجاست از همه اشیاء به نظرش فیلسوفانه و مترقیانه می‌آید.

و در آخر عنوان می‌کند که مادامی که علم رواج پیدا نکند و مردم آگاه نگردند و حق را از باطل تشخیص ندهند همین بساط گسترده خواهد بود.

آخوند زاده در پایان سه مکتوبی که کمال‌الدوله برای جلال‌الدوله می‌نویسد پاسخ جلال‌الدوله را نیز می‌آورد.

و می‌خواهد به نحوی زیرکانه به خواننده بگوید که نمی‌خواهد یکطرفه به قاضی برود. حکم تزویج خواهر و برادر را در ایران باستان مورد نقد قرار می‌دهد و فردوسی را بد کیش و ابوعلی سینا را مردی فاسق خطاب می‌کند.

۲-۱- رساله مدنیة - حضرت عبدالبهاء

رساله مدنیة را می‌توان به ۶ بخش تقسیم نمود: مقدمه، که از ابتدای رساله تا اواسط صفحه ۴ را در بر می‌گیرد، قسمت بعد به شرح علل نزول این رساله می‌پردازد که از ۴ شروع و تا ۹ ادامه دارد و در چهار بخش بعد به پاسخگویی به احتجاجات افرادی می‌پردازد که اصلاحات را هر یک بنا به دلیلی موافق حال ایران نمی‌دانند.

به نظر نگارنده این سطور، حضرت عبدالبهاء کلیت مسئله‌ای را که در کل رساله می‌خواهند مطرح کنند به صورت عمومی و جهان شمول در همان ۳ صفحه نخست بیان می‌کنند در این سه صفحه نه نامی از ایران است و نه نامی از دیانتی خاص، تنها ستایش پروردگار است به نحوی بدیع که آفریننده عقل و دانش است، و هدایت مردمان است به ترجیح خیر عمومی به خیر شخصی. در این سه صفحه تک تک جملات، بلکه تک تک کلمات قابل بررسی و تعمقند و خلاصه‌ای است از جهان‌بینی بدیعی که برای آشتی میان علم و عقل و دین آمده. همان نخستین کلمه رساله نیز که با «بدایع» آغاز می‌گردد نشانگر

همین موضوع است. نکته دیگر آن که می‌توان ملاحظه نمود که ایشان در ابتدا چندین و چند بار "جمعیت بشریّه" و "هیأت بشریّه" را ذکر می‌فرمایند یعنی تمام مردمان. «آیا نعمتی اعظم از آن متصور است که انسان چون در خود نگردد مشاهده کند که به توفیقات الهیه سبب آسایش و راحت و سعادت و منفعت هیأت بشریّه شود.» «حواس و قوای باطنیه عطا گشته که در امور خیریه جمعیت بشریت صرف نماییم.» «در کل احیان به جهت سعادت بشریّه اساس جدیدی تأسیس و صلح بدیعی ایجاد و ترویج نماییم.»

«باری باید دامن همت به کمر غیرت زد و از هر جهت به اسباب آسایش و راحت و سعادت و معارف و تمدن و صنایع و عزت و شرف و علو منزلت جمعیت بشریّه تثبیت نمود.»

«حواس و قوای باطنیه عطا گشته که در امور خیریه جمعیت بشریت صرف نماییم.» پس رساله تنها برای ایران عهد قاجار نیست، اما قالبی که در آن به تشریح موارد می‌پردازند و مسائل را در آن غالب می‌شکافند، همان بازه زمانی است که در آن زندگی می‌فرمایند و اتفاقاتی است که در ایران عصر قاجار رخ داده و ناظر به اصلاحات عصر میرزا حسین خان سپهسالارند و مخالفت اقشار مختلف جامعه با آن اصلاحات با بهانه‌های مختلف.

در اواخر صفحه ۴ حضرت عبدالبهاء با ذکر «قطعه مبارکه ایران» و این جمله که «اکنون که رأی جهان‌آرای پادشاهی به تمدن و ترقی و آسایش و راحت اهل ایران قرار گرفته» بازه زمانی و مکانی را مشخص می‌کنند و وارد بدنه اصلی رساله می‌گردند که خود شامل یک مقدمه و چهار بخش است.

حضرت عبدالبهاء به مانند ملکم خان و آخوند زاده از ذکر نام خود خودداری می‌فرمایند و علت آن را این بیان می‌فرمایند که همگان بدانند که مقصدی جز خیر کل نداشته و ندارند و البته علل دیگری هم می‌توان بر نیاوردن نام ذکر نمود که در تشریح رساله آخوندزاده راجع به آن نگاشته شده است. از عظمت گذشته ایران می‌گویند و ضعفی که اکنون دچار آن گشته و عدم همت و غیرت و خمودت و کسالت و عدم تربیت را علت آن می‌دانند.

ذکر می‌فرمایند که ایرانیان در قوای فطریّه از دیگر ملل عقب و ضعیف‌تر نیستند و شرایط جغرافیایی ایران هم وضعیتی نیکو دارد، پس برای حرکت به سمت پیشرفت ایرانیان باید اراده نمایند. «تفکر و تعمق باید و جهد و کوشش شاید و تربیت و تشویق و تحریص لازم و همت کامله و غیرت تامه واجب.»

بعد عنوان می‌فرمایند حال که رأی پادشاه بر این قرار گرفته که تأسیس اساس عدل نماید عده‌ای که همتشان مصروف شهوات نفسانیّه و غیرتشان محول بر وسایل ریاسیه است،

علم مخالفت برافراخته‌اند و از این قسمت به ذکر ۴ گروه مخالفین می‌پردازند و علل مخالفت آنها و پاسخ به آنان ...

(۱) بعضی گویند که این افکار جدید ممالک بعیده است و منافی مقتضیات حالیه و اطوار قدیمه ایران.

(۲) برخی بیچارگان ناس را که از اساس متین دین و ارکان شرع مبین بی‌خبرند و قوه امتیازیه ندارند جمع نموده، گویند که این قوانین بلاد کفریه است و مغایر اصول مرعیّه شرعیّه.

(۳) قومی برآنند که باید این گونه امور اصلاحیه را به تأنی شیئاً فشیئاً اجرا نمود، تعجیل جایز نه.

(۴) و حزبی بر آنند که باید تشبّث به وسائلی نمود که اهل ایران خود ایجاد اصلاحات لازمه اساسیه و معارف عمومیّه و مدنیت تامه کامله نمایند، لزوم اقتباس از سایر طوائف نه.

مابقی رساله پاسخگویی به احتجاجات هر دسته از این مخالفین است و ایشان در لابلائی رفع این احتجاجات شروع به ترسیم مدنیّتی جدید که در آن تمدن مادی در کنار تمدن اخلاقی شروع به رشد و شکوفایی می‌کند، می‌نمایند.

۳- راه حل هایی که هر یک از رسالات برای برون رفت ایران از عقب ماندگی ارائه میدهند

در قسمت‌های قبل به بررسی هر یک از رسالات پرداختیم و خلاصه هر یک بیان گردید حال بر آن خواهیم بود تا در هر یک از رسالات راه حل های ارائه شده برای برون رفت ایران از عقب ماندگی را استخراج نماییم.

۳- الف- مستشارالدوله (میرزا یوسف‌خان) همانگونه که در رساله خود به صورت واضح بیان می‌دارد، علّت عقب ماندگی ایران را در نبود قانون می‌داند و علّت پیشرفت کشورهای غربی را در وجود آن.

"بنیان و اصول نظم فرنگستان یک کلمه است و هرگونه ترقیّات و خوبی‌ها در آنجا دیده میشود همان یک کلمه است."

علاوه بر آن میرزا یوسف خان می‌خواهد قوانین عرفی را از قوانین شرعی تفکیک کند و تفاوت‌های آنها را نشان دهد و این ملغمه وجود تفاوت در آراء علماء و وجود رأی‌ها و فتوی‌های مختلف را حل نماید و به این نحو ایران را در مدار ترقّی قرار دهد.

۳-ب- میرزا ملکم خان در رساله خود چندین نکته را در کنار هم برای پیشرفت ایران ضروری می‌داند و بی‌انصافیست اگر به او این نسبت داده شود که تنها می‌خواهد مظاهر پیشرفت غرب را به همان صورت موجود در غرب به ایران وارد نماید. ملکم وجود علم را برای وزراء و کسانی که در رأس امورند واجب می‌داند و معتقد است که باید دانش لازم را برای وظیفه‌ای که بر عهده دارند، داشته باشند. وجود دانشگاه‌ها را از عمده دلایل پیشرفت فرنگ می‌داند و عظمت وجود آن را بیش از پیشرفت‌های ظاهری فرنگ در صنایع می‌داند. به وجود دستگاه دیوان اشاره دارد و آن را از ضروریات برای نظم و پیشرفت می‌داند و معتقد است که می‌توان این دستگاه دیوان و اصول نظم فرنگ را به مانند تلگراف در ایران برقرار نمود. تفکیک قوا و جدایی میان قوه وضع قانون و قوه اجرای آن از دیگر راه‌هایی است که او برای پیشرفت ایران مد نظر دارد. وی می‌گوید:

"حال چیزی که در ایران لازم داریم این کارخانجات انسانیت: مثل کارخانه مالیات، کارخانه لشکر، کارخانه عدالت، کارخانه علم، کارخانه امنیت، کارخانه انتظام و غیره."

۳-ج- آخوندزاده تمرکز اصلی خود را در رساله‌اش بر این موضوع قرار می‌دهد که از ذهن مردم ایران خرافات‌زدایی کند و حقوق مردم را به آنها یادآوری نماید. مکتوبات آخوندزاده برخلاف آن چیزی که فریدون آدمیت مطرح می‌نماید^۱ دارای وحدت نظر نیست و از نظر نگارنده در جاهایی حتی به تناقض‌گویی انجامیده. در جایی او خود دین را علت عقب‌ماندگی نمی‌داند، بلکه خرافات و اعمال علما را باعث آن می‌داند، و در جای دیگر کلاً دین اسلام را علت عقب‌ماندگی ایران عنوان می‌کند و در لفافه با اشاره به گذشته ایران زرتشتی‌گری را می‌ستاید و در جای دیگر عنوان می‌نماید که با همه ادیان مشکل دارد و کلاً دین را باعث عقب‌گرد می‌داند. آخوندزاده راه پیشرفت را در آشنایی مردم ایران به حقوق خود در مقابل شاه و کسب دانش و برون‌رفت از خرافات دینی می‌داند. آخوندزاده می‌گوید:

"پس دوام سلطنت و بقای سلسله موقوف است به علم و آزاد شدن ملت از عقاید پوچ."

۳-د- حضرت عبدالبهاء راه ترقی را در ترجیح خیر عموم بر خیر شخصی و ملاحظه این موضوع می‌بینند که افراد به این درجه از درک برسند که در صورتی می‌توانند به خوشبختی حقیقی برسند که در جهت منافع عمومی حرکت نمایند و این نکته را مشاهده

کنند که میان دیندار بودن و در جهت عقل و دانش حرکت نمودن هیچ منافاتی وجود ندارد و دیندار حقیقی کسی است که خیر خود را در منفعت جمهور می‌بیند و با عقل و دانش همگام است.

حضرت عبالها می‌فرمایند:

«باری باید دامن همت به کمر غیرت زد و از هر جهت به اسباب آسایش و راحت و سعادت و معارف و تمدن و صنایع و عزت و شرف و علو منزلت جمعیت بشریه تشبث نمود.»

به تربیت مردم توجهی خاص دارند و می‌خواهند به مردم این دیدگاه را بدهند که کسی که چند صباحی به تحصیل علوم صرف و نحو پرداخت نمی‌تواند او را عالم و روحانی دانست و باید خصوصیتی داشته باشد و الا حکم «خشب مسنده» را دارد.

۴- برخورد هر یک از رسالات با مقولات دین و روحانیون

هر ۴ رساله به نقش روحانیون در جامعه آن زمان اذعان دارند و به این مقوله پرداخته‌اند.

۴-الف- در میان این رسالات میرزا ملکم خان کمتر از سایرین به این موضوع پرداخته و تنها در جایی که با دوستی در حال مکالمه است و دوست مطرح می‌کند که به فرض هم که ما بخواهیم الگوهای فرنگی را در جامعه پیاده کنیم، علماء اجازه نمی‌دهند. وی (ملکم خان) علماء را می‌ستاید و آنها را پیشروترین و داناترین افراد جامعه خطاب می‌کند. "باز الان در ایران هرگاه کسی هست که معنی نظم یورپ را بفهمد، میان مجتهدین است." ملکم خان به جنبه دین در رساله خود توجهی ندارد و رساله خود را تنها بر مسائل سیاسی و عرفیه متمرکز کرده و تنها هدفش ظاهراً تحریک شاه به یک سری از اصلاحات است.

۴-ب- آخوندزاده برخلاف ملکم خان در اکثر صفحات رساله‌اش که به صورت یکسری مکتوب نگاشته است به انتقادات تند از روحانیون و دین می‌پردازد و ظاهراً هدف اصلیش از نگاشتن این رساله خرافات‌زدایی از جامعه ایران است و چون خارج از ایران زندگی می‌کرده با خیالی آسوده به انتقاد پرداخته و جالب آن است که رساله‌اش تا بعد از وفاتش چاپ نگردید و تنها آن را برای عده‌ای از افراد مورد اعتمادش می‌فرستاده تا مطالعه کنند. زبان آخوندزاده در انتقاد از دیانت و علماء بسیار تند و خالی از هرگونه آشتی‌پذیریست. او می‌گوید: "بر عالمان مبرهن است که علم و تربیت منتج پاکدامنی از معاصی و نادانی و دین داری باعث فسق و فجور ..."

۴-ج- میرزا یوسف خان تنها کسی است که در این رسالات نام خود را می‌آورد و خیال آن دارد که با راضی نمودن علماء جامعه را برای پذیرش یک کلمه (قانون) آماده کند و در جای جای رساله‌اش می‌خواهد که روحانیون را در مقابل هیچ یک از قوانین قرار ندهد و برای هر قانونی که در رساله‌اش می‌آورد آیه‌ای از آیات قرآن و یا حدیثی می‌آورد که مشخص کند که این قوانین همان قوانین قرآنیست و فرنگیان آنها را از قرآن گرفته‌اند. "آنچه قانون خوب در فرنگستان هست و ملل آنجا به واسطه عمل کردن به آنها خود را به اعلیٰ درجه ترقی رسانیده اند پیغمبر شما ۱۲۸۰ سال قبل از این برای ملت اسلام معین و برقرار فرموده."

اما او می‌خواهد در عین حال دست علماء را کوتاه کند و در قسمتی که به تفاوت‌های قوانین فرنگی با قوانین شرعی می‌پردازد می‌خواهد مطرح نماید که قوانین (کودها) با شرعیات متفاوتند و به نحوی در لفافه می‌گوید که علماء و آرای متفاوتشان نمی‌تواند راه‌گشای مردم باشند.

۴-د- حضرت عبدالبهاء همان ابتدای رساله تکلیف خود را با دین مشخص می‌نمایند و با ذکر پروردگاری که خالق عقل و دانش است رساله را آغاز می‌نمایند و در جای جای رساله دین و دینداری را مورد تمجید قرار می‌دهند.

اما به این امر هم اذعان دارند که هر خیری قابل سوء استعمال است «و از این گذشته هر امر خیری که وسیله اعظم سعادت عالم باشد قابل سوء استعمال است» و در نگاهشان به روحانیون نیز به کلی آنها را رد و یا یکسره قبول نمی‌نمایند و برای آنها علاماتی قائل می‌شوند که در صورت داشتن این علامات می‌توان آنها را روحانی دانست و از آنها مطابعت نمود. می‌فرمایند «و اما من کان من العلماء صائناً لنفسه حافظاً لدینه و مخالفاً لهواه و مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه.» (روایت از امام حسن عسکری: و اما از علماء آنکه صیانت نفس خود نمود و حفظ دین کرد و مخالف هوای خود رفتار نمود و مطیع امر مولایش گردید پس بر عوام است که او را تقلید نمایند).

نکته جالب در برخورد حضرت عبدالبهاء با دین و روحانیون آن است که هیچ کدام را نفی نمی‌کنند، اما برای هر یک علاماتی ذکر می‌فرمایند و در صورت نبود آن علامات آنها را خالی از معنی یا قابل سوء استفاده می‌دانند.

۵- برخورد با حکومت و شخص شاه

۵-الف- میرزا یوسف خان در هر کجای رساله که می‌خواهد نام شاه را ببرد، نام او را همراه با القاب و تکریم می‌آورد: «شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه»، «به موجب فرمان پادشاهی خلد الله ملکه»، که البته امریست طبیعی زیرا وی نام خود را در اول رساله آورده و کارگذار سفارت ایران است و کارمند شاه. وی راجع به نوع حکومت به صورت مستقیم سخنی نمی‌گوید اما در جاهایی از رساله اشاره‌ای به تشکیل پارلمان و برابری همه در برابر قانون دارد.

وقتی می‌خواهد از تفاوت‌های کتاب قانون فرنگ با کتاب شرعی سخن بگوید عنوان می‌دارد که "فرق اول (کود) به قبول دولت و ملت نوشته شده نه برای واحد." اگر معنی ملت را با معنای جدید آن یکی بگیریم که مفهوماً مشخص است، اما اگر آن را به مفهوم پیروان یک دیانت خاص هم در نظر بگیریم و منظور حکومت و روحانیون باشد، باز هم دخالت نمایندگان مردم در امر قانون‌گذاری به وسیله روحانیون را می‌رساند که نقطه‌نظری مترقیانه بوده.

در جای دیگر می‌گوید: "هر وقت ذات امپراطور یا پادشاه وضع قانونی را اراده نماید، اگر به مالیات و خراج متعلق نباشد، اول به دیوان سنا یعنی مشورتخانه اعظم ارسال می‌کنند، بعد به دیوان وکلای ملت و آلا بلعکس..."

"گذشته از قانون، غالب امور دیوانی نیز در فرنگستان به قبول ملت و دولت اجرا می‌یابد. هر که این تفاوت‌های پنج‌گانه را به خلوص خاطر و تأمل تمام بخواند لاجرم خواهد دانست که در فرنگستان شخصی مطلق التصرف نیست." که در اینجا هم به نحوی می‌خواهد به شاه گوشزد نماید که وی نیز باید قدرتی مطابق قانون داشته باشد.

۵-ب- آخوندزاده لحن خطابش به شاه، همانند لحن خطابش به روحانیون بسیار تند است و وی را دیسپوت یعنی پادشاه خودکامه‌ای که به هیچ قانونی متمسک نیست، خطاب می‌کند: "زمین تو خراب و اهل تو نادان و از سیویلیزاسیون جهان بی خبر و از نعمت آزادی محروم و پادشاه تو دیسپوت (خودکامه) است. تأثیر ظلم دیسپوت و زور فئاتیزم (تعصب) علماء به ضعف و ناتوانی (اهل) تو باعث شده."

و مردم ایران را بر حذر می‌دارد از خطاب کردن شاه با القاب پرطمطراق، می‌گوید: "و پادشاه خودتان را جمجاه می‌نامید و برای او کثرت عظمت وعده می‌کنید. اگر پادشاه شما از اوضاع عالم باخبر شود و از علوم اداره و تربیت و رسوم عادات و مرآت و

رعیت‌پروری و وطن‌پرستی آگاه باشد و ... در آن صورت او را جمجاه و صاحب عظمت و مستحق بلندنامی می‌توان شمرد...^{۱۱}

آخوندزاده نیز به نوعی حکومت پارلمانی را مورد تمجید قرار می‌دهد و به پادشاه توصیه می‌کند که اگر می‌خواهد سلطنتش دوام داشته باشد علم را رواج دهد و ملت را از عقاید پوچ آزاد کند: "باید فراموش خانه‌ها بگشاید و مجمع‌ها بر پا نماید ... و خود را وکیل ملت حساب نماید و با مداخله ملت قوانین وضع کند و پارلمان مرتب سازد و به اقتضای قوانین رفتار نماید."^{۱۱}

"ای جلال‌الدوله اساس سلطنت از روی قوانین باید وضع بشود، در این صورت فقط سلطنت دوام پیدا می‌کند."

۵-ج- ملکم خان با اینکه در زمان نگارش کتابچه غیبی حدوداً ۲۷ ساله است، اما کلامش بسیار پخته و سنجیده است.

همان گونه که در قبل ذکر کرده‌ایم، این رساله خطاب به جعفرخان مشیرالدوله نگاشته شده اما مخاطب اصلی آن شخص شاه است و ملکم با لحنی شامپسندانه، رساله خود را نگاشته: دولت ایران بلاحرف، هرگز بهتر از امروز پادشاهی نداشته است."^{۱۲}

"خیلی نعمت است که در یک ملتی شخص پادشاه، هم بر حسب عقل طبیعی، هم بر حسب استحضار خارجی از جمیع وزرای خود برتر باشد."^{۱۳}

«در فرنگ طالب نظم بودن و پادشاه عادل شدن تعجب نیست، زیرا که برای سلاطین فرنگ اختیار طرز دیگر ممکن نیست. ولی در ایران اختیار مال و جان بیست کرور خلق را بدون هیچ مدّعی بدست گرفتن و از طفولیت محلّ پرستش خلق بودن و با وصف جملات متملّقین از حالت انسانیت بیرون نرفتن، سهل است با عدم مربی در علوم و رسوم خارجه بر کلّ اعیان دولت تفوق جستن و به تنهایی به مقام نجات دولت برخاستن، خیلی تعجب و برای ایران جای هزار تهنیت است."^{۱۴}

بنا بر تقسیم‌بندی‌های حکومتی خود ملکم خان، سلطنت مطلق منظم را برای ایران تجویز می‌نماید که در آن دستگاه اجرایی (قوة مجریه) از دستگاه تنظیم (قوة مقننه) جدا باشد.

"در هر سلطنتی که این دو اختیار مخلوط بوده، وزرا همیشه بر سلطان مسلط بوده‌اند و در سلطنت مطلق هر قدر این دو اختیار جدا بوده، قدرت پادشاهی بیشتر و دستگاه حکومت منظم‌تر بوده است."^{۱۵}

ملکم خان هنگامی که قوانین تنظیمات ایران را هم در آخر رساله خود می‌آورد تمامی قوانین را به نحوی می‌آورد که شخص شاه حرف اول و آخر را بزند تا مبدا که شاه احساس کند این قوانین جدید باعث کم شدن قدرت وی می‌گردد.

۵- حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیة شاه را مورد تکریم قرار می‌دهند: «در این ایام رأی جهان‌آرای پادشاهی بر تمدن و ترقی و آسایش و راحت اهالی ایران و محوریت و آبادی بلدان قرار یافته و به صرافت طبع ید یمین رعیت‌پروری و عدالت‌گستری را از آستین همت کامله و غیرت تامه برآورده تا به انوار عدل آفاق ایران را محسود ممالک شرق و غرب فرماید.»^{۱۶}

«حال به فضل الهی و همت روحانیة مظهر نبوت کلیه، پادشاه معدلت‌پناه ایران سرادق عدل را بر آفاق ممالک کشیده.»^{۱۷}

آنچه که از رساله برمی‌آید، حضرت عبدالبهاء نیز به تفکیک دو نیروی تشریح و تنفیذ قانون معتقدند و حتی در جایی از رساله به حق جمهور نیز اشاره دارند که این اشاره را به جز به صورت ضمنی در مکتوبات آخوندزاده در هیچ کدام از دو رساله دیگر نمی‌بینیم. «بنظر این عبد چنان می‌آید که اگر انتخاب اعضای موقتانه در مجالس ممالک محروسه منوط به رضایت و انتخاب جمهور باشد احسن است.»^{۱۸}

اگرچه که این مجالس که ذکر می‌فرمایند همان مجالس تنظیمات (مشورخانه) دوره سپهسالاری به نظر می‌آیند نه مجلس شورای ملی که بعداً در انقلاب مشروطه به آن رسیدیم، اما همین حق رأی برای مردم قائل شدن نوعی حرکت به سوی جلو و پیشروانه است.

۶- دیدگاه رسالات راجع به امر تعلیم و تربیت

هر چهار اثر به امر تعلیم و تربیت اشاره نموده‌اند، اما این اشاره در بعضی با صراحتی بیشتر است و برای رشد دانش مردم وزنی زیاد و هم‌عرض سایر تغییرات برای ورود به جرگه متمدنین قائلند و بعضی آن را امری جانبی می‌دانند.

۶- الف- میرزا یوسف خان مستشار الدوله هنگامی که می‌خواهد از عقب‌ماندگی ایران سخن گوید، عنوان می‌دارد که "هنوز در معظمترین شهر شما، یک مریضخانه و یک معلم‌خانه نیست" و هنگامی که در پایان کتاب خود اصول کبیره اساسیه فرانسه (قوانین اساسی) را می‌آورد در بند بیست و یکم اشاره به بنای مکتب‌خانه‌ها برای اطفال فقرا دارد و در قسمتی که به توضیح آن می‌پردازد حدیثهایی را به سبک و سیاق خود برای نشان دادن هماهنگی میان این اصل و آیات و احادیث قرآنی می‌آورد و اشاره دارد که "در ایران مدارس بسیار است و تحصیل علوم می‌کنند اما از برای معاد، نه از برای معاش."

۶-ب- ملکم‌خان یکی از پیشرفته‌های عمده فرنگ را در کارخانجات انسانی می‌بیند و آن را حاصل هم‌فکری هزاران نفر از عقلاى کشورهای غربی می‌داند که "از یک طرف اطفال بیشعور می‌ریزند و از سمت دیگر مهندس و حکمای کامل بیرون می‌آورند" که اشاره‌اش به مدارس و دانشگاه‌هاست و لزوم تأسیس آنهاست.

ملکم‌خان نیز هنگامی که قوانین تنظیمات ایران را می‌آورد، در قانون چهل و یکم اشاره به وضع تعلّم ملی دارد و سه نوع مدرسه را برای ایران در نظر دارد اول - مدارس تربیه، دوم - مدارس فضلیه، سوم - مدارس عالییه و ضمن مشخص کردن دروسی که در این مدارس قرار است کار شود در فقره پنجم همین قانون اشاره دارد که برای بعضی فنون مدارس مخصوصه خواهد بود.

۶-ج- آخوندزاده همان طور که گفته‌ایم هدف اصلیش خرافات‌زدایی است و یکی از عمده‌ترین راه‌ها را در جهت خرافات‌زدایی تربیت مردم می‌داند و یکی از عمده‌ترین نظراتش که بعداً ملکم هم آن را پیگیری نمود تغییر الفبا برای سهولت در یادگیری و آموزش بوده است.

در مکتوبات اشاره دارد که مردم بر روی مزبله‌هایی که شعله‌های گاز از آنها بیرون می‌آید، آثار و ابنیه بزرگ برپا می‌دارند و آن شعله‌های گاز را معجزه می‌دانند. ای کاش جای آن خرج‌ها "مریضخانه‌ها بسازند و مدارس عالییه جهت علم طب و حکمت و شیمی و سایر علوم با منفعت بنا نموده، ملت را از ظلمت جهالت خلاص کرده، به روشنایی علم و بصیرت داخل سازند."

از سیستم مکتب‌خانه‌ها ایراد می‌گیرد و اینکه برای تربیت اطفال به آنها چوب و سیلی می‌زنند را نقد می‌کند.

رساله آخوندزاده جزو آن رسالاتیست که به امر تربیت مردم توجهی خاص دارد و در قسمت‌های زیادی از مکتوبات به این امر اشاره دارد. از زبان کمال‌الدوله می‌گوید "علاجی بکن که اهل ایران به خواندن قادر بشوند."

"دولت ایران قدرت و قوت و عظمت قدیمه خود را محال است دوباره به دست آورد مگر به تربیت ملت، تربیت ملت به سهولت میسر خواهد شد، مگر با کسب سواد، کسب سواد برای عموم ناس حاصل نمی‌تواند بشود مگر با تغییر و اصلاح خط حاضر..."

۶-د- حضرت عبدالبهاء نیز به تربیت نفوس اهمیتی زیاد می‌دهند و در قسمت‌های زیادی از رساله این امر را تأکید می‌کنند و بر کسب دانایی و معارف و فنون و حکم و علوم و صنایع تأکید دارند. در رساله مدنیه کمتر صفحه‌ای را می‌توان یافت که در آن از دانایی و

معارف و دانش سخن به میان نیامده باشد و ذکر تمام جملات باعث تطویل کلام می‌گردد. پس تنها به ذکر چند مورد بسنده می‌کنم:

«تا جمهور اهالی تربیت نشوند و افکار عمومی در مرکز مستقیمی قرار نیابد ... امور بر محور لائق دوران ننماید.»

«الزم امور و اقدم تشبثات لازمه، توسیع دایره معارف است و از هیچ ملتی نجاج و فلاح بدون ترقی این امر اهم اقوم متصور نه.»

۷- بررسی رساله مدنیه بصورت خاص

الف- مقدمه

در تاریخ تجدّدطلبی این سرزمین از همان زمان ظهور این رسالات تاکنون راجع به سه رساله ملکم، آخوندزاده و میرزا یوسف‌خان بسیار سخن گفته شده و به عمد یا به صورت غیر عمد رساله مدنیه کمتر به چشم تجدّدخواهان این سرزمین آمده و تنها در کتاب «افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار»^{۱۹} اشاره‌ای مختصر به آن رفته است و در آن کتاب هم نام نویسنده این اثر بیان نمی‌گردد.

در هر صورت هدفم از آوردن آن سه رساله در کنار رساله مدنیه آن بود که آثار سه تن از معروف‌ترین تجدّدطلبان دوره قاجار و آن هم معروفترین اثرشان را در کنار رساله مدنیه قرار دهم تا بتوانیم به این نتیجه برسیم که ادعای فرا زمانی و فرا مکانی بودن این رساله ادعایی مورد قبول است و یا تنها زاده نگاه خاص پیروان آیین بهائیت است.

همان طور که در بخش‌های قبلی این مقاله به ذکر مباحثی همچون نحوه برخورد رسالات با حکومت و روحانیون و تأکید بر تربیت عموم آوردم، هر چهار اثر دارای نکات مشترک بسیاری هستند و مباحث مشترک بسیاری در آنها می‌توان یافت و اگر کسی ادعا کند که رساله مدنیه به علت تأخر زمانی می‌توانسته از سایر این رسالات وام‌گیری‌هایی داشته باشد، نمی‌توان بر او خرده گرفت.

لزوم تفکیک قوه تشریعی از تنفیذیه قبل از رساله در اثر ملکم خان آمده است. وجود تفاوت میان عقل و دانش یا همان فکر و دانش را پیش از رساله، ملکم در رساله خود آورده است. لزوم برقراری احکام واحد در محاکم عمومی را پیش از رساله در اثر میرزا یوسف‌خان هم ملاحظه کرده‌ایم. واگذاری انتخابات به مردم توسط شاه را در رساله آخوندزاده مشاهده نموده‌ایم. لزوم تربیت مردم را در رساله آخوندزاده و ملکم و یوسف‌خان دیده‌ایم. برخورد با این نظریه که اصلاحات مغایر دین است را در رساله ملکم هم مطالعه کرده‌ایم. ذکر گذشته باشکوه ایران را در رساله آخوندزاده دیده ایم و نکات

دیگری که نمی‌توان حضرت عبدالبهاء را مبدع آنها به حساب آورد و باید پذیرفت که نمی‌توانیم به صورت قطع عنوان نماییم که حضرت عبدالبهاء هیچ کدام از این آثار را مطالعه ننموده‌اند.

اما به راستی چه نکاتی در رساله مدنیه است که این رساله را منحصر به فرد می‌کند؟ در این بخش از مقاله به نکات خاصی خواهم پرداخت که از نظر نگارنده رساله مدنیه را رساله ای منحصر بفرد در میان این رسالات می‌نماید و آنکه چگونه حضرت عبدالبهاء در این رساله در کنار مسائلی که مطرح می‌نماید پاسخ فرمایش پدر را نیز داده‌اند.

۷-ب- رساله مدنیه و وحدت میان علم، عقل و دین

کسی که رساله مدنیه را تنها یک بار مطالعه کند نمی‌تواند منکر این قضیه شود که این رساله روح تجددطلبی را به زیباترین شکل و به دور از تقلیل‌گرایی‌های رایج برای خوشایند روحانیون آن عصر داراست. ولکن رساله مدنیه رساله‌ایست که باید بارها و بارها مطالعه گردد تا روح مندرج در تک تک جملات آن به فراخور حال خواننده بر وی مکشوف گردد.

رسالاتی به مانند رساله میرزا یوسف‌خان در جهت آتشی میان احکام اسلامی و قوانین فرنگی گام‌هایی برداشته‌اند اما تنها موفق شده‌اند که قبایی بدشکل و بدقواره از شرعیات بر پیکر قوانین فرنگی کنند با این تصور که تنها با پذیرش این قوانین از طرف روحانیون و حکومت می‌توان روح تجدد را در کالبد جامعه فرتوت ایران دمید.

اما حضرت عبدالبهاء از همان ابتدای رساله در جهت پیوند ریشه‌های مذهب به علم و عقل می‌نگارد، اما نه مذهب فرتوتی که هر نوع تغییر را با عصای ترد و تکفیر رد می‌نماید، بلکه دیدگاهی بدیع که حمد و ثنا را سزاوار پروردگاری می‌داند که انسان را به زیور دانش و هوش آراست.

حضرت عبدالبهاء نه تنها منافاتی میان علم و عقل با دین نمی‌بیند بلکه به افرادی که نمایندگان عصر روشنگری در اروپا هستند و تجدد را در طرد کامل مظاهر دینی می‌دانند با لحنی تند برخورد می‌نمایند و افکار ولتر را «سزاوار ملعبه صبیان بیخردان» می‌دانند.

ولی در عین حال متذکر این نکته نیز می‌گردند که «هر امر خیری که وسیله اعظم سعادت عالم باشد قابل سوء استعمال است.» پس تعریفی نوین از دیانت دارند که در آن دیانت که معرّف سکون و نگهداری وضع موجود است در کنار عقل که مظهر تغییر و پویاییست قرار می‌گیرد و دیانتی حقیقی جلوه می‌نماید که در آن مخالفتی با «آثار و افکار و معارف

و فنون و حکم و علوم و صنایع و بدایع مختلفه متنوعه» که «کل از فیوضات عقل و دانش است» نیست.

اگرچه که در این رساله هیچ نشانی از نویسنده و نامی از دیانت بابی و بهائی نیست اما اگر کسی به عمق جملات آن پی برد و با چشم دل بر آن بنگرد به واقع برای «اضغاء حقیف سدره بیان» آماده می‌گردد و نیاز به آن را حس می‌نماید.

۷-ج- رساله مدنیه و همراهی تمدن مادی و تمدن اخلاقی

حضرت عبدالبهاء در رساله پیشرفت در زمینه‌های مادی را در کنار پیشرفت در مسائل روحانی می‌خواهند و اگرچه که ظاهراً رساله در جهت تجدد طلبی و پیشرفت مادی نگاشته شده اما در جای جای رساله توجه به روحانیات به چشم می‌خورد و پیشرفت در یکی را بدون پیشرفت در زمینه دیگر کامل نمی‌دانند و به «تمدن صوری بی تمدن اخلاق حکم اصغاث احلام» می‌دهند.

هنگامی که ملکم و آخوندزاده و میرزا یوسف‌خان صحبت از ترقی می‌کنند، کمال مطلوبشان کشورهای غربیست و حد اعلا پیشرفت و غایت آمالشان تبدیل شدن به یک کشور اروپاییست و معیار سنجش آن کشورها هستند. اما حضرت عبدالبهاء اگرچه که پیشرفت‌های مادی غرب را می‌ستایند و آنها را پیشتر از سایر قباایل و ملل ذکر می‌فرمایند زیرا که در بحر معارف و فنون و حکم و علوم و صنایع بیشتر تعمیق نموده‌اند و آنها را دارای سعادت و عزت می‌دانند زیرا از افق معارف چون شمس مشرق گشته‌اند اما در همین جا به شرافت و مفخرتی اشاره دارند که در صورتی ظاهر می‌گردد که در بین ملأ امکان منشأ خیر گردند و به واقع اروپای قرن ۱۹ نمی‌تواند ادعا کند که اهدافی در جهت خیر تمامی مردم روی زمین داشته. اگر چه که گامهایی توسط بعضی افراد برای خیر عمومی در همان قرن برداشته شده اما سیاست کلی در جهت گسترش امپریالیسم و تسلط هر چه بیشتر بر منابع و حکومت‌های دول دیگر در جهت منافع خصوصی دول قدرتمند بوده، نه خیر عموم.

ایشان مؤکداً ذکر می‌فرمایند که راحت و آسایش عمومی به صورت کامل از تمدن ظاهر حاصل نمی‌شود و به تمدن اخلاقی نیز نیاز است و ذکر می‌فرمایند که «اهالی اروپا در درجات عالی تمدن اخلاق ترقی ننموده‌اند، چنانچه از افکار و اطوار عمومی ملل اروپا واضح و آشکار است» و به این نحو از تمدن غربی انتقاد می‌کنند و آن را نیز یکسره مطلوب و کامل نمی‌دانند و به مسابقه تسلیحاتی که میان دول قدرتمند آن روز رواج داشته اشاره می‌نمایند و انتقاد می‌کنند که هزینه این تسلیحات را مردم هستند که به دوش می‌کشند و آینده نگرانه می‌فرمایند «حال انصاف دهید که این تمدن صوری بدون تمدن حقیقی

اخلاقی سبب آسایش و راحت عمومی و وسیله اجتلاب مرضات است و یا خود مخرب بنیان انسانیت و مدمر ارکان آسایش و سعادت است.»

و بدین نحو حضرت عبدالبهاء به «سبب و علت عمار دنیا و خرابی آن» به روشنی می پردازند.

دو جنگ جهانی تزلزل ارکان تمدن مادی را واضحاً نشان داد و این موضوع را عیان کرد که تمدن صوری بدون تمدن حقیقی اخلاقی چطور در نهایت به اصابت بمب اتم به هیروشیما و ناکازاکی انجامید. و چطور پس از اتمام جنگ ظاهری میان دول، جنگ سردی با هزینه‌هایی به مراتب سنگین‌تر از آن دو جنگ جهانی دامن این کره ارض را گرفت که طبعاتش را امروزه می‌بینیم و این فکر را در ذهن ناظران ایجاد می‌نماید که بر سر زمین چه خواهد آمد و این تمدنها تا کی می‌توانند به همین صورت به حیات خود ادامه دهند.

۷-د- رساله مدنیه و اخلاق فردی

رساله مدنیه توجه ویژه‌ای به اخلاق دارد و در جای جای رساله این لزوم تشبث به اخلاق حمیده را ذکر می‌فرماید. ما در رساله میرزا ملکم خان هم می‌بینیم که وی از علل ضعف ایران بی‌اخلاقی وزرا را ذکر می‌نماید، اما چاره‌ای اخلاقی برای آنها در نظر ندارد و تنها به دنبال ضوابط بروکراتیک اداریست تا جلو منفعت‌طلبی آنها سد گردد و میرزا فتحعلی آخوندزاده نیز به همان نحو اما با زبانی تندتر به رواج دروغ و منفعت‌طلبی و فساد اخلاقی بزرگان اشاره دارد.

اما تنها حضرت عبدالبهاست که به واقع به مسئله اخلاقی وزرا و وکلا و مردم می‌پردازد و در جای جای رساله به ترجیح خیر عمومی بر خیر فردی اشاره دارند.

ایشان بر خلاف سایر کسانی که به رسالات آنها پرداختیم، تنها صرف برقراری قانون و یا تفکیک قوا و تشکیل مجلس وکلا را لازمه پیشرفت ایران نمی‌دانند، بلکه بر لزوم وجود علاماتی برای انتخاب‌شوندگان تکیه دارند.

«اگر آن نفوس به طراز عصمت و عفت مزین شوند یعنی ادیال مقدسه را به اشیای نالایقه نیالیند البته تأییدات الهیه آن نفوس را مبدأ خیرات عالم گرداند و آنچه مصلحت ناس است از لسان و قلم آن نفوس جاری فرماید ... و الا البته نتایج غیرمقبوله ظاهر گردد.»

یا بعد از آنکه شرایط لازمه برای اعضای منتخبه مجلس را ذکر می‌فرمایند پس از آن می‌گویند «و اما اگر اعضای مجالس برعکس این قضیه دون و نادان و بیخبر از قوانین حکومت و سیاست ممالک و بلدان و پست همت و بی‌غیرت، جاهل و کاهل و طالب منافع ذاتیه خود باشند ثمره و فوایدی بر تأسیس مجالس مترتب نشود.»

همان گونه که در تاریخ این سرزمین تجربه کردیم و به واقع نتایجی که باید و شاید مترتب نگردید و ایشان حتی برای روحانیونی که مردم آنها را در بسیاری از موارد نمایندگانی الهی می‌دانسته و می‌دانند خصوصیات ذکر می‌فرمایند که «هر کس که دارنده این شئونات رحمانیه و مظهر مدلول این روایت صحیحه نبوده نسبت علم از او منقطع و منسلب و مطاعیت موحدین را لایق و سزاوار نه» و آن روایت این است که «و اما من کان من العلماء صانئاً لنفسه حافظاً لدینه و مخالفاً لهواه و مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه.»

۷- رساله مدنیه و ترجیح منافع عمومی بر منافع شخصی

رساله اشاراتی خاص به ترجیح منافع عمومی بر منافع خصوصی دارد. اگرچه که این موضوع را می‌توان در بحث مربوط به اخلاق نیز ذکر کرد، همان گونه که اشاراتی داشتم، اما از جهت آنکه این موضوع از نکات بسیار اساسی رساله است بخشی مجزا را به آن اختصاص دادم. همانطور که قبلاً گفته‌ام رساله در صفحات ابتدایی و پیش از آنکه نامی از ایران به میان آید، تمامی جملاتش شامل دیدی جهان‌نیست و تمامی جمعیت بشریه را شامل می‌شود و موضوع ایران، قالبیست که حضرت عبدالبهاء برای بیان جهان‌بینی خود در نظر گرفته‌اند.

«چقدر انسان شریف و عزیز است اگر به آنچه باید و شاید قیام نماید و چقدر رذیل و ذلیل است اگر از منفعت جمهور چشم پوشیده، در فکر منافع ذاتیه و اغراض شخصیّه خود عمر گرانیامیه را بگذراند.» ایشان شرافت و مفخرت را در آن می‌دانند که انسان در بین ملاء امکان منشأ خیری گردد و نعمتی را بالاتر از آن نمی‌داند که انسان سبب آسایش و راحت و سعادت و منفعت هیأت بشریه شود.

مخالفین اصلاحات را کسانی می‌دانند که «عقول و افکارشان به علل اغراض ذاتیه مختل و روشنائی رأی و تصوراتشان به غبار خودپرستی و ظلمات منفعت شخصیّه محبوب و مکرر گشته.»

«و همچنین سروران خردمندان از اهالی و متمیزان منتقدان ولایات و نواحی که ارکان حکومتند، علو منزلت و سمو شأن و سعادتشان در خیرخواهی عموم و تفقد و تجسس و سایل عمار مملکت و ثروت و آسایش رعیت است.»

و باز می‌فرمایند «اسّ اساس دیانت خلوص است، یعنی شخص متدین باید که از جمیع اغراض شخصیّه خود گذشته بآی وجه کان در خیریت جمهور بکوشد.»

همان گونه که گفتیم ترجیح خیر عمومی بر خواسته‌های شخصی از نکاتیست که رساله بر آن تأکید ویژه دارد و این خیر عمومی و خیر خصوصی را می‌توان با نگاهی وسیعتر به خیر دول و خیر جهان نیز بسط داد و این را متذکر شد که تا بسیاری از کشورها تنها به

فکر خیر خصوصی مملکت خود باشند و به وضعیت سایر دول توجهی نداشته باشند، اگرچه که در اوج عزت مادی باشند، وقایعی به مانند یازدهم سپتامبر و بمب‌گذاری لندن و اعمال تروریستی مشابه غیر قابل اجتناب است.

نتیجه گیری

آنچه که در نهایت می‌توان عنوان نمود آن است که اگر کسی قصد مطالعه تاریخ تجدطلبی در ایران را دارد و می‌خواهد نگاهی به سیر اندیشه‌ها در دوران حکمرانی قاجارها و بخصوص در دوران ۵۰ ساله ناصرالدین شاه داشته باشد باید تک تک این رسالات و سایر رسالاتی که در آن زمان نگارش یافته‌اند را مطالعه نماید و با مطالعه این رسالات و بازنگری در اندیشه و زندگی مردمان آن عصر معترف خواهد شد که نگارندگان این آثار دلسوزانه به نگارش این رسالات پرداخته‌اند و هر کدام از دریچه ذهن خود به فکر پیشرفت این سرزمین بوده و بسیار از هم عصران خود در این سرزمین پیشتر بوده‌اند و به راستی باید تک تک آنان را ستود و تفکراتشان را ارج نهاد.

اما نکته لازم به ذکر آن است هر یک از این رسالات به مانند رسالات مشابهی که در قرن ۱۶ و ۱۷ اروپا می‌توان مشاهده نمود، تاریخ مصرفی داشته‌اند و برای برهه‌ای خاص از تاریخ به نگارش درآمده‌اند و نهایتاً بعضی از راحل‌های آنها را می‌توان تا عصر مشروطیت و زمان رضا خان نیز در اذهان و افکار انقلابیون آن دوره و مجامع مخفی آن زمان دنبال نمود. ولکن پس از آن عصر تنها می‌توان آنها را به مانند یک اثر هنری از دور نگریست و از زیبایی آن برای زمان خود لذت برد.

لاکن ماجرای رساله مدنیه از سایر این رسالات جداست. رساله مدنیه دارای قالبی زمانبست و در آن قالب به رشته تحریر درآمده. رساله در زمانی به نگارش درآمده که میان سفر اول و دوم ناصرالدین شاه به غرب است و در عصر اصلاحات سپهسالاری و در جهت حمایت از این اصلاحات نگاشته شده و کدهای موجود در رساله کاملاً با شرایط و اتفاقات آن عصر همخوانی دارد.

«حال چون مشهود ابصار اولی البصائر گشته که ذات خسروانه به صرافت طبع اراده فرموده که تشکیل حکومت عادلانه و تأسیس بنیان ترقی عموم تبعه فرماید، لذا نیت صادقانه دلالت بر این اذکار نمود» و به پاسخگویی به معترضان به این اصلاحات می‌پردازند و این افراد را اشخاصی می‌دانند که «عقول و افکارشان به علل اغراض ذاتیه مختل و روشنایی رأی و تصوراتشان به غبار خودپرستی و ظلمت منفعت شخصیّه محجوب و مکدر» گشته.

ایشان تعدادی از اهداف و برنامه‌های اصلاحی را برمی‌شمارند مانند جلوگیری از آزادی حگام در قتل و حبس مردم و منوط شدن آن به اجازه دربار و جلوگیری از رشوه و نظم‌دهی به نیروی نظامی و ذکر می‌کنند که کدام یک از اینها دارای اشکالند. و در صفحه بعد به تشکیل مجلس وزرا و تنظیمات اشاره دارند و عنوان می‌دارند که «آنچه بر نفس حضرت سلطان بود آن را جاری و ساری فرمود. حال انجام امور و مصالح عباد در کف کفایت نفوس مجتمعه در مجالس افتاد.»

و برای نفوس مجتمع در این مجالس خصائلی خاص را ذکر می‌فرمایند و در جای دیگر ذکر می‌کنند که «اگر انتخاب اعضای موقت در مجالس ممالک محروسه منوط به رضایت و انتخاب جمهور باشد احسن است» که اشاره مستقیمشان ظاهراً به اعضای مجلس تنظیمات است که در آن بازه زمانی در هر ولایت از ولایات ایران و به پیشنهاد حسین خان تشکیل می‌شد، که البته این مجالس عمر درازی نداشتند و متأسفانه به تعطیلی کشیده شدند.

و در بطن ذکر این قضایاست که حضرت عبدالبهاء به آینده نیز نظر دارند و راه‌های رسیدن به مدنیت حقیقی را نیز ذکر می‌فرمایند و بنا به فرمایش اب بزرگوار سبب و علت آبادی و خرابی عالم را هم ذکر می‌نمایند.

رساله سبک و سیاقی به مانند رسالات هم‌عصر خود دارد و این سبک و سیاق خواننده‌ای را که عمیق به مطالب مطرح شده در رساله توجه نشان ندهد را به آن سمت می‌کشاند که آن را نیز رساله‌ای تجدّدطلب و همانند سایر رسالات ببیند و حتی کسانی که مطالعه‌ای در رسالات نگاشته شده در اواخر قرن ۱۶ فرانسه و قرن ۱۷ انگلستان داشته باشند، نکات و مشابهت‌های زیادی میان آن رسالات و رسالات عنوان شده در این مقاله و بالطبع رساله مدنیّه خواهند دید. که به واقع نیز چنین هست، اما این موضوع یعنی شباهت سبک و نزدیکی بسیاری از مواضع مطرح شده در رساله با رسالات هم‌سبک خود مانع از آن نیست که این رساله را رساله‌ای فراتر از زمان و مکان خود ندانیم.

این رساله از نظر نگارنده از آن جهت به ورای زمان و مکان نگارشش تعلق می‌گیرد که الگوی مناسبیست برای ما و آیندگانمان و کسانی که قرار است نظریات جامعه‌بھائی را به جهانیان عرضه دارند و کسانی که زمامداران آینده خواهند بود.

خیر من، خیر تمامی مردم جهان است و آبادی این سرزمین اگر با این نگاه فراهم گردد آبادانی جهان را به همراه خواهد داشت. رشد اخلاقی و مادی باید در کنار هم باشند و یکی بدون دیگری تنها سراب رشد است.

بنده این رساله را یک دستور اخلاقی و علمی می بینم برای سیاستمداران فردا و گردانندگان امروز جامعه و افرادی که قصد آن را دارند که نگاه سیاسی و اجتماعی این دیانت را بیان کنند و کسانی که قصد نگارش در موضوعی خاص را دارند.

این رساله نشان از آگاهی حضرت عبدالبهاء از سایر رسالات نگاشته شده در آن بازه و آگاهی و بصیرتشان نسبت به درد جامعه آن زمان دارد و به نظر بنده نه قرار بوده و نه این گونه هست که تمامی مسایل مطرح شده در آن فرا زمانی و فرا مکانی باشند، بلکه این رساله همان گونه که قبل از این گفتم، الگوهایی را به ما ارزانی می‌دارد که در ورای تاریخ و محل نگارش این اثر راهنمایست برای ساختن مدنیتی جهانی. جهان امروز هنوز از این درک عاجز است که تمدن مادی بدون تمدن اخلاقی تنها خوابیست پریشان.

در دنیای امروز هنوز کشورها به وابستگی کاملشان به یکدیگر واقف نیستند و تنها در جهت منافع خود حرکت می‌نمایند.

برای جهان امروز همچنان پیشرفت در دوری هر چه بیشتر از دین و هر آنچه مرتبط به آن است معنا می‌شود.

نگاه این رساله به این موضوعات است که آن را به ورای عصر سپهسالار می‌برد و تجربه تاریخی ماست که نشان می‌دهد رساله مدنیه به نقاط ضعف نگرش نسل‌های گذشته و نسل ما به پیشرفت و تمدن به روشنی اشاره نموده و بر ماست که این نکات را استخراج نموده و به زبان مردمان امروز آن را به جهانیان عرضه داریم.

نگاه حضرت عبدالبهاء به ناصرالدین شاه، پادشاهی که مسبب قتل و زندان بسیاری از بزرگان و پیروان جامعه بابی و بهائی بوده و علت تبعید ایشان به همراه پدرشان از کشور مطبوعشان، یک الگوی حقیقی برای ماست که چگونه کوچکترین گام او را در جهت پیشرفت سرزمینش ارج می‌نهند و به دور از بغض در جهت منافع کشورشان دست به نگارش می‌برند. نگاه حضرت عبدالبهاء به روحانیون شاید برای مایی که امروزه در ایران زندگی می‌نمایم بسیار آموزنده باشد، نگاهی که علاماتی را برای روحانیون در نظر دارد و به طرد یکسره آنها نمی‌پردازد.

تاریخ سرزمین ما مملو از تجربیات تلخ حرکت به سوی پیشرفت و بازگشت از آن است. از عمده‌ترین این تجربیات می‌توان به انقلاب مشروطه اشاره نمود و آنچه را که ۳۲ سال قبل از آن حضرت عبدالبهاء بدان اشاره نمودند که همانا صفات اخلاقی اعضاء منتخبه مجلس بود و آنکه اگر آن صفات را نداشته باشند نه تنها از تشکیل مجلس منفعتی عاید ملت نمیشود بلکه به وضع بدتری دچار می‌گردیم که در اتفاقات پس از تشکیل مجلس آن وضع را تجربه نمودیم.

و عمدترین تجربه بین المللی نیز تجربه دو جنگ جهانی بود و جنگ سردی که پس از جنگ جهانی دوم میان دو قطب پیروز جنگ شکل گرفت و هزینه‌های سرسام‌آور مالی و انسانی که مصروف ساختن دنیایی غرق در وحشت گردید، همان هزینه‌هایی که می‌توانست صرف ساختن دنیای پس از جنگ شود.

تا زمانی که بشر میان روحانیات و عقلانیات منافات مشاهده می‌نماید و بنای تمدن مادی را همراه با اخلاقیات استوار نمی‌نماید و خیر خود را در خیر عموم مشاهده نمی‌کند، و نگاهش به دیگری همراه با بغض و بدون بخشش و کرم است باید منتظر فجایی بود که ستون‌های نظم کنونی را به لرزه درخواهد آورد و این سراب نظم را از میان برخواهد داشت.

در پایان باید مؤکداً عنوان نمایم که وظیفه ماست که بنا به فراخور عصری که در آن زندگی می‌نمائیم نکات زنده و پایدار رساله را استخراج نمائیم و با الگوبرداری از نگاه حضرت عبدالبهاء به جهان و آنچه در آن است و با قرار دادن آن در کنار سایر آثار مبارکه به بنای تمدنی زنده، جهان‌شمول و پویا کمک نمائیم.

یادداشت‌ها

- ۱- افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار - فریدون آدمیت و هما ناطق، ص ۱۱۴.
- ۲- اندیشه ترقی و عصر سپهسالار، فریدون آدمیت.
- ۳- قبله عالم-عباس امانت-انتشارات کارنامه.
- ۴- رساله موسوم به یک کلمه، انتشارات بال، ص ۱۹ الی ۲۱.
- ۵- مشروطه ایرانی، ماشاءاله آجودانی.
- ۶- رئیس الوزرای ناصرالدین شاه بین سالهای ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۸.
- ۷- رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، ص ۲۴.
- ۸- آقا خان نوری، صدر اعظم ایران میان سالهای ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۵.
- ۹- اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده (آدمیت)، ص ۱۴۰.
- ۱۰- مکتوبات، آخوندزاده، مکتوب اول، ص ۱۹.
- ۱۱- مکتوبات آخوندزاده، مکتوب دوم کمال الدوله، ص ۲۶، نسخه‌ای که توسط انتشارات «مرد امروز» در خرداد ۱۳۶۴ به چاپ رسید.
- ۱۲- رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، گردآوری و مقدمه حجت الله اصیل، ص ۲۴.
- ۱۳- همان، صص ۲۴ و ۲۵.

- ۱۴- همان، ص ۲۵.
- ۱۵- همان، ص ۳۲.
- ۱۶- رساله مدنیه، ص ۶.
- ۱۷- همان، ص ۷.
- ۱۸- همان، ص ۱۸.
- ۱۹- افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار، هما ناطق و فریدون آدمیت.

منابع

- رساله مدنیه و مسئله تجدد در خاورمیانه، دکتر نادر سعیدی، ۱۵۰ بدیع، مؤسسه معارف بهائی.
- با تشکر از جناب ایرج شکور که اگرچه سعادت شاگردی ایشان را نداشتم اما متنی که دوستان از صحبت های ایشان در اختیارم قرار دادند راهنمایی بس گرانبها بود.
- رساله های میرزا ملکم خان ناظم الدوله، گردآوری و مقدمه حجت الله اصیل، نشر نی، ۱۳۸۸.
- مکتوبات میرزا فتحعلی آخوندزاده بر اساس نسخه چاپی انتشارات مرد امروز، ۱۳۶۴.
- یک کلمه، مستشارالدوله، انتشارات بال، ۱۳۸۶.
- رساله مدنیه، حضرت عبدالبهاء، چاپ ۱۶۰ بدیع.
- اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، دکتر فریدون آدمیت، انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹.
- افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار، هما ناطق و فریدون آدمیت، انتشارات آگاه، ۱۳۵۶.
- قبله عالم، عباس امانت، ترجمه حسن کامشاد، نشر کارنامه، ۱۳۸۵.
- اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، فریدون آدمیت، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۵.